

تفاوت‌های طرفین است، یعنی اگر دو طرف این همه تفاوت و اختلاف نداشته و همسان باشند زودتر به وصل می‌رسند.

به نظر شما آیا زمان پخش به تعداد مخاطب و به شکل دیده شدن کار ضربه زد یا به آن کمک کرد؟

پخش ماه مبارک رمضان زمان پخش پرمخاطبی است و گمان می‌کنم این ساعت پخش به هر کاری کمک می‌کند تا بهتر دیده شود اما توقع تماشاچی برای این ساعت پخش طبعاً مختصاتی دارد. اگر تماشاچی ماه رمضان کار را منطبق بر سلیقه خود نبیند ممکن است اظهار نارضایتی کند. به هر حال زمان پخش ماه رمضان، مثل پخش نوروز یک زمان پخش معمولی و روتین نیست. به طور مثال برای نوروز تماشاچیان مشتاق یک اثر شاد هستند و یا در ماه محرم مشتاق پخش اثری مذهبی و ترجیحاً با رویکرد عاشورایی هستند. یک موضوع دیگر هم در این زمان پخش، موضوع مقایسه است. مخاطبان برای ارزیابی آثار دست به مقایسه کارهای در حال پخش می‌زنند، یعنی یک کار به جای اینکه با معیارها و سلاک‌های فرمی و محتوایی ارزیابی شود با دیگر آثار مقایسه می‌شود و این‌ها اتفاقاتی است که در این ساعت پخش می‌افتد.

کسالت و اطنابی که در دوران سربازی برای سربازها وجود دارد، از زبان خیلی از آن‌ها شنیده می‌شود. ما وقتی به اعزام این سربازها به پادگان می‌رسیم، انگار که شکل و ریتم تدوین هم مقداری کندتر می‌شود. این موضوع فکر شده بوده و یا با داستان که پیش رفتید ناخودآگاه به این ریتم رسید؟

بدنه اصلی سریال داستان بلدا و یحیی است و کلیت ریتم و نواخت سریال بر اساس پیگیری روایت این دو شکل می‌گیرد و هر تغییری در ریتم تابع این رابطه و دور و نزدیکی این دو فرد با یکدیگر است، البته روایت‌های هم‌زمان دیگری مثل روایت شهاب هم داریم که ریتم خاص خود را دارند.

آیا در پرداخت به مقوله سرباز، پادگان‌ها و... باید و نیایدهایی به شما تحمیل شد و چقدر سفارش در سریالتان دخیل شد؟

همکاری شکل پژوهشی داشت. جلسات مختلفی برای آشنایی با ابعاد مختلف مقوله سربازی داشتیم که بخشی از مطالعه ما بود. اصولاً پژوهش همیشه باعث می‌شود طرح‌های اولیه قبل از شروع پژوهش وارد مراحل بعدی خود شوند و این یک روند معمول در کار است که پژوهش باعث رسیدن کارها به منزلتهایی خود می‌شود.

که در عالم واقع هیجانانگیز عاشقی آنچنان به فیلم‌های خیلی عاشقانه شباهت ندارند، دست‌کم عشق‌های سوزان و آتشین خیلی موارد معدودی هستند. در زندگی معمولی آدم‌ها به هم علاقه دارند، همدیگر را دوست دارند و یا اصطلاحاً به هم محبت دارند و کمتر پیش می‌آید که به آن شکل شدید و غلیظ عاشق هم باشند. اگر قرار باشد نمایشی از عشق معمول در میان مردم وجود داشته باشد باید همراه با روند زندگی و همراه با بقیه چیزهای زندگی باشد. برای همین خودبه‌خود عاشق‌انگی در یک فیلم را در فیلم نمی‌بینیم. مخاطب هم وقتی شکل معمول و آشنا را می‌بیند طبعاً آن را شبیه به زندگی خود می‌بیند و نه شبیه به دیگر فیلم‌ها و یاد عشق‌های واقعی می‌افتد نه به یاد عشق‌های نمایشی.

این زوج مدام با یکدیگر در حال کنش و واکنش هستند و ما خیلی کم صحنه‌های عاطفی پررنگ بین آن‌ها می‌بینیم و همین گاهی حتی مخاطب را آزار می‌دهد. تعمد شما برای پررنگ کردن این مساله چه بوده است؟

برای اینکه در واقعیت زن و مرد و زوجین در حال زندگی واقعی هستند و در زندگی نمایشی اغراق یک تمهید فنی است. مثلاً در یک عشق نمایشی زن و مرد مدام در حال ابراز عشق به یکدیگر هستند و آرزوی رسیدن به یکدیگر را دارند. در عشق نمایشی دو عاشق هیچ اختلافی ندارند و فقط با مانع داستانی در مبارزه هستند و با موانع بیرونی می‌جنگند. در اغلب کارهای عاشقانه نمایشی دو عاشق در اتحاد کامل با یکدیگر هستند اما در یک کار نمایشی از نوع دیگر که قصدش پرداختن به زندگی واقعی و عشق در زندگی روزمره است طرفین عشق می‌توانند با هم اختلاف داشته باشند، چون این حالت در زندگی معمول فراوان است و اصلاً یکی از اهداف این سریال این است که شبیه به زندگی مردم معمولی باشد، شبیه به زوجینی باشد که به هم علاقه دارند اما اختلافاتی هم دارند. برای همین طبعاً دو طرف ماجرا با هم کشمکش‌هایی دارند و اگر قصه عاشقانه است مانع عاشقی آن‌ها فقط موانع بیرونی نیستند بلکه در این گونه از روایت‌ها مانع خود طرفین و



اگر قرار باشد نمایشی از عشق معمول در میان مردم وجود داشته باشد باید همراه با روند زندگی و همراه با بقیه چیزهای زندگی باشد. برای همین خودبه‌خود عاشق‌انگی در یک فیلم تبدیل پیدا می‌کند و آن شکل مشتعل عشق را در فیلم نمی‌بینیم

ماجرامحورتر است و دومی شخصیت‌محورتر و هر دو داستان است. اینطور نیست که بگوییم اولی داستان زیاد دارد، چون داغ و بیرونی است و دومی کمتر داستان دارد چرا که درونی و ملایم‌تر است. هر دو موقعیت روایتگر داستان آدمی هستند که درگیر یک مساله شده و درجه حرارت مساله‌ها یک موضوع دیگر است. به گمانم سوال دقیق‌تر شما باید درباره این باشد که چیزهای خیلی داغ در «سرباز» کم دیده می‌شود، البته به گمان خود من مسائل «سرباز» از قضا مسائل داغی هم هست اما از آغاز در نقطه جوش نیست. ممکن است این مسائل به نقطه جوش نزدیک شوند، مثلاً مساله مسکن که می‌دیدم برخی با آن خیلی خونسرد برخورد می‌کنند مساله داغی است و چطور می‌شود آن را داغ ندانست؟ این همه آرزو، رویا، خیال، رنج، امید و تلاش برای خانه‌دار شدن و یا مستاجر نبودن پس چیست؟ اینها داغ است و در زندگی مردم دارد آدم‌ها را می‌سوزاند اما انگار برخی از فیلم توقع دارند تا چیزهایی ببینند که در نقطه جوش قرار دارد و یا خیلی عجیب و کمیاب است. این هم همان بحث توقع است که در پاسخ سوال اول به آن اشاره کردم که به‌طور جداگانه جای بحث و تامل دارد.

شکل نمایش عشق در کارهای شما، شکل متفاوت‌تری از تعریف عاشق‌انگی در مجموعه‌ها و فیلم‌ها بوده است. چه در «سر به مهر»، چه حتی در میان کاراکترهای «وضعیت سفید» و چه در کارهای دیگری که به صورت مشتعل با حمید نعمت‌الله دانسته‌اید و تاثیر خودتان را در روند مسائل عاطفی و شکل مطرح کردن آن گذاشته‌اید. در «سرباز» هم این اتفاق افتاده، منتها خیلی پررنگ‌تر است. این شکل از نگاه شما به جهان عاشقانه که یک مقدار نگاه متفاوت‌تری هست و در آن، صحنه‌ها و برخورد‌های عاشقانه و بار دراماتیک خیلی خاص کمتر است از کجا می‌آید و فکر می‌کنید که چقدر مخاطب با همسو با جهان شما وجود داشته باشد؟

واقعیت این است

